

نظریه بازی‌ها و بازی‌های سیاسی

فرّخ امیرفریاد



معمای زندانی: نظریه بازی جان فون نویمان و قضیه بمب اتمی. ویلیام پاندرستون. ترجمه عباس علی کتیرایی. تهران: مازیار، ۱۳۸۶. ۳۵۵ ص. مصور، جدول. ۴۰۰۰۰ ریال.

«در تمام سوابق ثبت شده درباره انسان دلمشغولی تضاد منافع دیده می‌شود. شاید تنها خدا، عشق و مبارزه درونی آن توجیهی را جلب کرده است که بتوان با آن مقایسه‌اشان کرد.» (ص ۳۰۰ کتاب)

رفتار عقلانی دو یا چند نفر در شرایطی است که منافع آن‌ها، لاقلاً تا حدی، در تعارض است. نخستین بار جان فون نویمان چنین نظریه‌ای را برای بازی‌های دو نفره مجموع صفر تدوین کرد؛ یعنی برای شرایطی که در آن بُرد یک طرف مساوی باخت دیگری است. او مفهومی از تعادل ارائه داد که به راه حل «کم و بیش» یا «کمترین بیشینه» (minimax) معروف است. و در آن هر کس حداکثر باختی را که دیگری می‌تواند به او تحمیل کند به حداقل می‌رساند. فون نویمان و مورگن اشترن در کتاب *نظریه بازی‌ها و رفتار اقتصادی* کوشیدند نظریه‌ای برای

بازی‌های چند نفره تدوین کنند که لزوماً مجموع صفر نیستند. در این مورد، چون برخی یا همه بازیکنان می‌توانند تبانی کنند، باید صورت‌بندی تبانی‌ها را مورد توجه قرار داد.

نظریه بازی‌ها بررسی تضاد میان حریفان متفکر و احتمالاً نیرنگ‌باز است. این امر باعث این تصور می‌شود که نظریه بازی‌ها بیشتر شاخه‌ای از روان‌شناسی است تا ریاضیات، اما به واقع چنین نیست، زیرا بازی‌کنندگان کاملاً منطقی انگاشته می‌شوند و نظریه بازی‌ها جا برای تحلیل دقیق را باز می‌گذارد. از این رو این نظریه شاخه نیرومندی از منطق ریاضی است که شالوده تضادهای واقعی ولی نه همیشه منطقی میان انسان‌هاست.

بزرگترین پیشرفت‌های علمی هنگامی رخ می‌دهند که شخص روشن‌بینی عناصر مشترکی را در زمینه‌های ظاهراً نامربوط به یکدیگر شناسایی می‌کند. چنین نگرشی بود که سبب تکوین نظریه بازی‌ها شد. فون نویمان تشخیص داد بازی‌های خانگی تضادهای بنیادی را مطرح می‌سازند. این تضادها که معمولاً در آرایش ورق‌های بازی، مهره‌های شطرنج و تاس پنهان می‌مانند ذهن فون نویمان را به خود مشغول کرده بود. او به وجود تضادهای مشابهی در اقتصاد، سیاست، زندگی روزمره و جنگ نیز پی برده بود.

ظاهراً نخستین بار لایب‌نیتس فیلسوف آلمانی که در ۱۷۱۶ درگذشت نیاز به ارائه نظریه‌ای برای بازی‌ها را که احتمال به تهایی در نتیجه آن‌ها امری تعیین‌کننده نبود احساس کرد. او می‌گوید:

معمای زندانی کتابی است که به توصیف نظریه بازی‌ها و چند مسئله و معمای ریاضی می‌پردازد. و در ضمن آن، دو بحران عمده سیاسی جهان را به این بازی‌ها تشبیه می‌کند. در آغاز معماهای دوراهی توصیف شده است که منظور وضعیت‌هایی هستند که شخص ناگزیر از انتخاب و تصمیم‌گیری‌های دشواری می‌شود و در صورت اخذ هر تصمیمی لطماتی متوجه او می‌شود. مثلاً این‌که فرد را در اتاقی قرار دهند که دکمه‌ای در برابر او باشد و به او بگویند اگر دکمه را فشار دهید مسلسل به مادران شلیک خواهد کرد و اگر تا ۶۰ ثانیه آن را فشار ندهید به همسران. در این حالت فرد چه باید بکند؟ این‌گونه دوراهی‌ها گاه در کلاس‌های درس اخلاق در دانشگاه‌ها نیز مورد بحث قرار می‌گیرند و البته پاسخ رضایت‌بخشی برای آن‌ها وجود ندارد.

در این کتاب ضمن بررسی راهکارهای مختلف در بازی‌ها، برخی مسائل جهانی را به این بازی‌ها تشبیه کرده و موقعیت‌های دشواری را که سیاستمداران با آن روبه‌رو شده‌اند به بحث گذارده است.

با استعانت از این شیوه نشان داده می‌شود که تصمیم‌گیری در مواردی تا چه میزان دشوار است. گاهی اوقات همکاری با رقیب می‌تواند به سود شخص باشد و در مواردی عدم همکاری. در کنار این مباحث، زندگینامه جان فون نویمان، ریاضی‌دان برجسته و مُبدع نظریه بازی‌ها نیز شرح داده شده است.

نظریه بازی‌ها (Theory of games) نظریه‌ای کلی درباره

«بازی‌ها به همراه شانس و مهارت به بهترین وجه نمایانگر زندگی بشری هستند، مخصوصاً امور نظامی و پزشکی که لزوماً تا حدی به مهارت و تا حدی نیز به شانس بستگی دارد».

آن‌گونه که فون نویمان از این کلمه استفاده می‌کرد «بازی» وضعیتی متعارض و همراه با تضاد است که در آن شخص باید دست به انتخاب بزند، در حالی که می‌داند دیگران نیز همین کار را می‌کنند. بعضی از بازی‌ها ساده‌اند و بازی‌های دیگری دور باطلی از پیش‌بینی به وجود می‌آورند که تحلیل آن دشوار است. فون نویمان تردید داشت که همیشه راهی منطقی برای بازی کردن وجود داشته باشد؛ به ویژه راهی سرشار از بلوف‌زدن در پیش‌بینی درست. این یکی از پرسش‌های اساسی در نظریه بازی‌هاست.

جان فون نویمان که بیش از یک قرن از تولد و بیش از پنجاه سال از درگذشت‌اش می‌گذرد (۱۹۵۷-۱۹۰۳) از ریاضی‌دانان برجسته سده بیستم است. در مجارستان به دنیا آمد و در بوداپست تحصیل کرد. در ۱۹۳۰ به آمریکا رفت و در ۱۹۳۷ به تابعیت آن کشور درآمد. چندسالی در دانشگاه پرینستون تدریس کرد و در سال ۱۹۵۴ توسط آیزنهاور، رئیس جمهوری آمریکا به عضویت کمیسیون انرژی اتمی آمریکا درآمد. وی گذشته از ابداع نظریه بازی‌ها کارهایی اساسی در زمینه تئوری کوانتوم و تکمیل نخستین بمب اتمی کرده است. نیز در طراحی و اعتلای کامپیوتر از پیشگامان بود. یکی از ماشین‌هایی که در این زمینه اختراع کرد عنوان «مانیاک» یافت و توسط همین وسیله بود که ایالات متحده آمریکا توانست نخستین بمب هیدروژنی را تولید و در سال ۱۹۵۲ آزمایش کند.

فون نویمان از نظر عقاید سیاسی محافظه‌کار بود، اما در همه موارد واپس‌گرا نبود. از اوپنهایمر در برابر حملاتی که به او می‌شد دفاع کرد. یکی از اتهامات اوپنهایمر مخالفت او با برنامه بمب هیدروژنی بود که فون نویمان از طرفداران این برنامه بود، با وجود این او از اوپنهایمر دفاع کرد. اگرچه از کمونیسم شدیداً متنفر بود در مبارزه ضد کمونیستی سناتور جوزف مک کارتی همکاری نکرد. در رفتارش نوعی لودگی نیز به چشم می‌خورد. مثلاً یک شب با یکی از همکارانش وقت خود را صرف پیدا کردن اعداد مهم زندگی خود کردند؛ شماره‌های تلفن، خیابان‌ها و... غیبت کردن از افراد و شنیدن آن را دوست داشت. مطالعه در زمینه‌های مختلف را از کودکی آغاز کرده و بسیار کتاب خوانده بود. اسباب بازی را دوست داشت، ظرف‌های زیبا و اتومبیل نیز مورد علاقه‌اش بودند. به غذا نیز علاقه فراوان داشت. جذابیت او از تناقض‌هایی ناشی می‌شود که در او بود. شواهد کوچک متعددی از مهربانی و سخاوتمندی او در دست است. وی در طول عمر کوتاهش در چند مؤسسه کارکرد از جمله در لوس آلاموس که دانشمندان مشغول ساختن بمب اتم بودند. وی در مؤسسه زند نیز به کار اشتغال داشت و در این کتاب فصلی به چگونگی بنیاد نهاده شدن این مؤسسه و فعالیت‌های آن اختصاص یافته که از فصل‌های خواندنی است.

فون نویمان در سال‌های آخر عمرش مشاور یک معجون سرگیجه‌آور از بنگاه‌های عمومی و خصوصی شد، از جمله آژانس‌های دفاعی، سیا، آی. بی. ام و استاندارد اوایل. جاکوب برونفسکی در سال

۱۹۷۳ با صراحت نوشت که فون نویمان سال‌های پایانی عمر خود را تلف کرد. او از دور شدن فون نویمان نه تنها از ریاضیات ناب که از علم انتقاد می‌کند. این که چرا فون نویمان این همه کار را پذیرفت که ظاهراً از نظر فکری نباید برای او ارضاکنده بوده باشند روشن نیست. شاید تأکید پدرش بر پول در آوردن اثری دیرهنگام بر او داشته است. از جمله درباره او گفته‌اند: ظاهراً ژنرال‌ها و دریاسالارها را ستایش می‌کرد و با آنان به خوبی کنار می‌آمد... برای افراد یا سازمان‌هایی که قوی و بی‌رحم بودند صمیمانه ارزش قائل بود. این‌گونه دیدگاه‌ها نسبت به او باعث شده است که برخی، شخصیت فیلم «دکتر استرنج‌لاو یا چگونه آموختیم نگران نباشم و بمب اتم را دوست داشته باشم» را تصویری از او دانسته‌اند. البته از برخی کسان دیگر نیز در این مورد اسم برده شده است.

بر سال‌های پایانی زندگی نویمان، تلخی و بدبینی عمیقی سایه افکنده بود که ریشه‌های آن عمیق‌تر از ازدواجی متزلزل یا احساس هدر رفتن استعدادها بود. احساس ناامیدی او به کل بشر تسری یافته بود. او شاهد آن بود که فن‌آوری قدرت بیشتری را در اختیار افراد قرار داده است. فن‌آوری جنگی نمونه‌ای آشکار بود، اما تنها نمونه نبود. فن‌آوری‌ای که عاقلانه مورد استفاده قرار نمی‌گرفت گرایش به تولید مجموعه‌ای از مشکلات فزاینده داشت که چشم‌اندازی برای حل آن‌ها در پیش رو نبود. دیگر فرار از این مسائل نیز امکان‌پذیر نبود. او فکر می‌کرد جنگ و فاجعه آینده جهان خواهند بود و بقای نوع انسان در معرض تردید است. در مقاله‌ای که حاوی نظریات اوست، از قول او نقل شده است: جهان به طور کلی و ایالات متحده به ویژه بر ببری زیباسوار است. حیوانی شکوهمند با چنگال‌هایی درجه یک. اما آیا می‌دانیم چه‌طور باید از آن پیاده شد؟

زندگی زناشویی او متلاطم بود. همسر اولش از عشق دانشمند دیگری او را ترک گفت و روابط او با همسر دومش کلارا پُرتنش بود. تابستان سال ۱۹۵۵ پس از زمین‌خوردگی و درد مداوم و پایداری که در شانهاش پدید آمد مشخص شد که به سرطان مبتلا شده است. از این پس زندگی او در بیمارستان و به مداوا گذشت، اما به کارهایش نیز مشغول بود. یک لیموزین و صندلی چرخدارش او را به جلسات کمیسیون انرژی اتمی می‌برد.

آخرین حکایت درباره فون نویمان می‌گوید که برادرش در بیمارستان برای او فاوست گوته را به زبان آلمانی می‌خواند و به محض آنکه او برای ورق زدن کتاب مکث می‌کرد، فون نویمان چند سطر بعدی را از بر می‌خواند! او در تمام عمر کاملاً هرهری مذهب بود ولی با نزدیک شدن پایان زندگی‌اش ناگهان کاتولیک شد. تغییر مذهب آرامشی به او بخشید. نویمان که تا پایان عمر از مرگ وحشت داشت، سرانجام در هشتم فوریه ۱۹۵۷ درگذشت.

*

این اندیشه که بازی بازتاب دهنده ستیزه‌های جهان است اندیشه‌ای قدیمی است. در *Mabinogion* که مجموعه‌ای از داستان‌های مردمی ویلز در سده‌های یازدهم تا سیزدهم میلادی است، در داستانی دو شاه در حالی شطرنج باز می‌کنند که ارتش‌های آن‌ها در همان نزدیکی در حال جنگ‌اند. هر بار که یکی از این شاهان

مهراهی را می‌زند، پیام‌آوری از راه می‌رسد تا به دیگری خبر دهد که یکی از مردان یا لشکرهای ارزشمندش را از دست داده است. سرانجام یکی از آن‌ها طرف مقابل را مات می‌کند. پیام‌آور بی‌رحم داخل می‌شود و به بازنده می‌گوید: «ارتش شما در حال هزیمت است، شما تاج و تخت‌تان را از دست داده‌اید.» این افسانه به منشاء آشکارا نظامی شطرنج اشاره دارد. بسیاری از بازی‌های دیگر نیز شبیه‌سازی‌های جنگند.

اما نظریه بازی‌ها آن گونه که عموماً تصور می‌شود درباره بازی‌ها نیست. این نظریه درباره تضاد میان موجودات منطقی اما بدگمان است. فون نویمان از انقلاب و تروریسم مجارستان و سپس نازیسم گریخته بود. همان‌طور که اشاره شد رابطه او با همسر دومش دائماً همراه با تنش بود و در نامه‌هایش به او از دودوزه‌بازی، تلافی‌جویی و بی‌اعتمادی بی‌حدو مرز سخن می‌گوید. این بخشی از چیزی است که موضوع نظریه بازی‌هاست. نظریه بازی‌ها زائیده ذهنی بدبین است. شماری از مفسران بر آن‌اند که بدبینی شخصی فون نویمان در ابداع این نظریه تأثیر داشته است. می‌توان تصور کرد که شخصیت فون نویمان او را به کشف نظریه بازی‌ها هدایت کرده است. این فکر خطاست که فون نویمان نظریه بازی‌ها را در نقش مبنایی علمی برای باورهای شخصی یا سیاست ابداع کرده باشد. نظریه بازی‌ها بررسی ریاضی موشکافانه‌ای است که به طور طبیعی از شیوه نگریستن منطقی به تضادها پدید آمده است. این نظریه درباره بازیکنانی کاملاً منطقی است که تنها به بُرد علاقه‌مندند. هنگامی که حریف یا حریفانتان را منطقی و خواهان بُرد بدانید و چنان بازی کنید که به رسیدن به بهترین نتیجه برای خود کمک کنید؛ آن‌گاه این بازی را می‌توان با نظریه بازی‌ها تکمیل کرد.

جنگ جهانی دوم نخستین جنگی بود که در آن از نظریه بازی‌ها استفاده عملی شد. در زمان جنگ، مریل فلاد که بعدها یکی از کاشفان «معمای زندانی» شد، مأمور بررسی‌هایی درباره بمباران هوایی ژاپن شد. او چنین اندیشید که اگر ایالات متحده همیشه مهم‌ترین هدف‌ها را برای بمباران انتخاب کند، ژاپنی‌ها می‌توانند آن‌ها را پیش‌بینی و از آن‌ها دفاع کنند. وی با استفاده از روش فون نویمان راهبردی برای بمباران ابداع کرد که احتمال سقوط بمب افکن‌ها بر اثر هدف قرارگرفتن را به حداقل برساند. مسائل سیاسی که در کتاب به آن پرداخته شده مربوط به سال‌های پس از جنگ جهانی دوم و دوران جنگ سرد است. از این که شوروی به بُمب اتم دست یابد گروه وسیعی نه تنها از سیاستمداران و نظامیان غربی که دانشمندان و روشنفکران نیز وحشت زده‌اند. اصطلاح «حملة پیشگیرانه» مربوط به آن دوران است و یکی از سلسله‌جنبانان و مدافعان آن، برتراند راسل، ریاضی‌دان و فیلسوف برجسته انگلیسی بود. فون نویمان نیز از مدافعان حملة پیشگیرانه بود.

راسل در یک سخنرانی در سال ۱۹۴۷ گفت: «من احساس می‌کنم که روسیه تسلیم خواهد شد، وگرنه باید این عمل فوراً انجام گیرد. جهان ممکن است از جنگی که به دنبال خواهد آمد جان به در بَرَد، در آن صورت حکومتی واحد پدیدار خواهد شد که جهان نیازمند

آن است.»

فون نویمان حتی برخورد قاطعانه‌تری به نفع یک حملة ناگهانی هسته‌ای داشت. او گفته بود: «اگر شما بگویید چرا فردا بمباران نکنیم، من می‌گویم چرا امروز نه؟ اگر شما بگویید امروز ساعت هفده، من می‌گویم چرا ساعت دوازده نه؟»

امروزه که تنش میان شرق و غرب فرو نشسته است، «جنگ پیشگیرانه» نابهنجاری غریب ذهنیت دوران جنگ سرد را نشان می‌دهد، اما این پرسش مطرح است که هنگامی که امنیت کشوری در تضاد با خیر کل بشریت قرار گیرد چه باید کرد؟ هرگاه منافع یک شخص با خیر عمومی در تضاد قرار گرفت چه؟

البته در آن زمان راسل به خاطر این دیدگاه از جانب مطبوعات به شدت مورد انتقاد قرار گرفت. روزنامه‌های نوشت: «لرد راسل فیلسوف نامی، قدیمی‌ترین و خونبارترین مغالطه تاریخ را ابراز می‌کند: توسل به جنگ برای پایان دادن به جنگ‌ها». اما راسل در بحران کوبا در چند سال بعد تغییر موضع ۱۸۰ درجه‌ای داد و حتی دفاع خود از جنگ پیشگیرانه را تکذیب کرد و آن را اختراع کمونیست‌ها دانست! در ادامه این گفتار به این موضوع خواهیم پرداخت.

حال که سخن به این‌جا رسید، به دلیل اهمیت این مسئله و نمونه‌های مشابه، بی‌مناسبت نیست چند جمله‌ای به عنوان معترضه گفته شود. به ویژه برای ما که در طی این سال‌ها شاهد و نظاره‌گر بحران‌های جهانی بوده‌ایم باید این امر به اثبات رسیده باشد که اظهار نظر‌ها و پیش‌بینی‌های افراد برجسته و شاخص، چه فیلسوف و روشنفکر و دانشمند و چه تحلیلگر سیاسی، هنگامی که در قلب یک بحران و در اوج آن اظهار نظر و موضع‌گیری می‌کنند معمولاً دقیق و درست نیست و باید توجه داشت که این حرف‌ها و نظر‌ها مرجع و راهنمای در بست و خطاناپذیر تصور نشود. این‌گونه افراد به قول سعدی از زبان یعقوب چنین‌اند:

گهی بر طارم اعلا نشینیم

گهی تا پشت پای خود نینیم

شک نیست که دانستن نظر یک فرد برجسته و شاخص در مورد مسائل سیاسی معتنم است اما نباید آن را وحی مُنزل تلقی کرد و به عنوان دستور عمل و حرف آخر در نظر گرفت. به ویژه در دوران جنگ جهانی دوم و پس از آن بسیاری روشنفکران خود را مجاز و بلکه موظف می‌دانستند که درباره تمام مسائل مهم سیاسی جهانی موضع‌گیری و اظهار نظر کنند و چنان که بعدها روشن شد در مواردی این کار را بدون کوچک‌ترین اطلاعی در مورد آن مسئله و بحران انجام می‌داده‌اند! طُرفه آن که در این زمینه کارنامه رسانه‌های گروهی نیز، به ویژه مطبوعات که کارشان پرداختن به مسائل سیاسی جهانی است، چندان درخشان نیست.*

برخی عقیده دارند فون نویمان احساس می‌کرد شکست آلمان و ژاپن به جنگ فوری میان ایالات متحده و شوروی منجر خواهد شد. گرچه به دنبال شکست دول محور، جنگ با شوروی آغاز نشد اما او نگران آن بود. پس از نابودی دول محور، فون نویمان بر این نکته تأکید داشت که امریکا به سرعت سلاح‌های اتمی حتی قوی‌تری بسازد، پیش از آن‌که شوروی‌ها بتوانند سلاح‌های هسته‌ای‌شان را

بسازند و از آن‌ها استفاده کنند.

البته حدس زدن دربارهٔ انگیزه‌های درونی دیگران دشوار است. و در مواردی می‌تواند کاملاً نادرست باشند. برخی پشتیبانی فون نویمان از جنگ پیشگیرانه را به نفرت او از کمونیسم نسبت می‌دهند. خاطرات دوران کودکی فون نویمان قطعاً دلیلی برای بی‌اعتمادی او به کمونیسم بود. او به عنوان مجارستانی از دشمنی تاریخی روس‌ها با ملت‌اش نیز آگاه بود. هنگام شهادت در محاکمهٔ اُپنهايم گفت: «من فکر می‌کنم به طور کلی در میان مجارستانی‌ها احساس ترس و نفرت از روسیه مشاهده می‌شود.»

فون نویمان شیفتهٔ تاریخ جنگ‌های پلویونزی توسیدید بود. این جنگ را اغلب پیشگیرانه قلمداد می‌کنند. توسیدید نوشته است: «آن چه جنگ را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت رشد قدرت آتی‌ها و ترسی بود که در اسپارت ایجاد می‌کرد.» می‌گویند فون نویمان این عبارت را کلمه به کلمه از حفظ بود و در زمان دفاع از جنگ پیشگیرانه آن را نقل می‌کرد.

یکی از بازی‌هایی که در این کتاب وسیلهٔ تشریح یک بحران سیاسی بزرگ شده است بازی «جوجه» است. این بازی در سال ۱۹۵۵ در فیلم «شورش بی‌دلیل» توجه عمومی را به خود جلب کرد. در این فیلم نوجوانان لوس آنجلسی خودروهای دزدی را به لب پرتگاهی می‌برند و به بازی‌ای می‌پردازند که آن را «فرار جوجه» می‌نامند. در این بازی دو پسر هم‌زمان خودروی‌شان را به سوی پرتگاهی می‌رانند و در آخرین لحظهٔ ممکن از آن به بیرون می‌پرند. آن که زودتر بپرد «جوجه» است و بازی را می‌بازد. این فیلم و این بازی تا حدی به دلیل بازیگر مشهور و محبوب آن جیمز دین که کمی پس از نمایش فیلم در یک تصادف با سرعت زیاد کشته شد محبوبیت بسیاری کسب کرد. در سال‌های بعد، این صحنه به صحنه‌ای تقریباً ضروری در فیلم‌های کم‌خرج که مضمون آن نوجوانان بزهکار بودند تبدیل شد.

برتراند راسل در بازی جوجه استعاره‌ای برای بمب اتمی یافت. کتاب *عقل سلیم و سلاح هسته‌ای* او که در سال ۱۹۵۹ منتشر شده نه تنها این بازی را شرح می‌دهد، بلکه اظهارنظرهای گذشته‌ای دربارهٔ کسانی می‌کند که نوع ژئوپولیتیکی آن را بازی می‌کنند. دست کم در نظریهٔ بازی‌ها، اینک این بازی را که راسل شرح داده است، به جای نوع پرتگاهی آن در سینما در نظر می‌گیرند. راسل می‌نویسد: «با پدیدار شدن بن‌بست اتمی، دولت‌های شرقی و غربی سیاستی را پذیرفتند که آقای دالس آن را "مخاطره جویی" می‌نامید. این سیاست از مسابقه‌ای برداشت شده است که به من گفته‌اند بعضی از جوانان شرور به آن پرداخته‌اند. نام این مسابقه "جوجه" است. این بازی با انتخاب یک جادهٔ مستقیم طولانی انجام می‌گیرد که خط سفیدی وسط آن کشیده شده است و دو خودرو با سرعت از هر یک از دو طرف جاده به سوی هم می‌رانند. انتظار می‌رود هر یک از آن‌ها چرخ‌ها را یک طرف روی خط سفید نگه‌دارد. هر چه به هم نزدیک‌تر شوند، نابودی متقابل هر چه قریب‌الوقوع‌تر می‌شود. اگر یکی از آن‌ها پیش از دیگری بیچد، دیگری فریاد می‌زند "جوجه!" و آن که منحرف شده است تحقیر می‌شود.»

و در ادامه می‌نویسد: «این بازی که پسران غیرمسئول آن را بازی

می‌کردند منحط و غیراخلاقی به شمار می‌آمد. گرچه فقط جان بازی‌کنندگان در معرض خطر بود. اما هنگامی که یک دولتمرد برجسته به این بازی می‌پردازد که نه تنها جان خود که جان صدها میلیون انسان را به خطر می‌اندازد، هر دو طرف فکر می‌کنند دولتمردشان میزان بالایی از خردمندی و شهامت را به نمایش می‌گذارد و دولتمرد طرف دیگر مسئول پیامدهاست و این البته احمقانه است. هر دو به خاطر این بازی خطرناک قابل سرزنش‌اند... لحظه‌ای خواهد رسید که هیچ یک از دو طرف نمی‌تواند با فریاد تمسخرآمیز "جوجه" طرف دیگر روبه‌رو شود. با فرارسیدن آن لحظه دولتمردان هر دو سو جهان را به انهدام خواهند رساند.»

بازی جوجه یکی از ناب‌ترین نمونه‌های مفهوم فون نویمانی بازی است. عدم همکاری متقابل (برخورد، در حالی که هر دو مستقیم برانند) وحشتناک‌ترین نتیجهٔ این بازی است.

دولت جان کندی پذیرای راهبرد نظریه‌پردازانی بود که تضاد امریکا-شوروی را بازی «جوجه» می‌دانستند. متأسفانه ترس از جنگ سوم جهانی همکاری برای اجتناب از جنگ را تضمین می‌کرد. درست مانند معمای جوجهٔ بزرگراه، بازیکنی که بی‌ملاحظه‌تر است آمادگی بیشتری برای پیروزی دارد. هر زمان که امریکا و شوروی در تعارض قرار می‌گرفتند، یکی از آنان یا هر دو وسوسه می‌شدند تا از تهدید جنگ هسته‌ای استفاده کنند. نه این که آنان خواهان جنگ بودند، اما اگر یکی از آنان می‌توانست دیگری را متقاعد کند که در تهدید خود جدی است، طرف دیگر باید عقب‌نشینی می‌کرد تا از فاجعهٔ جهانی جلوگیری کند.

بحران موشکی اکتبر ۱۹۶۲ کوبا به نمونه‌ای از معمای سیاسی جوجه تبدیل شد. امریکا و شوروی احتمالاً بیش از هر زمان دیگری به آستانهٔ جنگ هسته‌ای نزدیک شدند. در یکی از عجیب‌ترین حوادث در تاریخ نظریهٔ بازی‌ها، برتراند راسل در سن نود سالگی خود را در کانون نمونه‌وارترین بازی‌ای یافت که خود آن را نامگذاری کرده بود. در این هنگام راسل با تغییر موضعی ۱۸۰ درجه‌ای در قیاس با موضع‌گیری حملهٔ پیشگیرانه‌اش، به انتقاد از امریکا پرداخت: با بالاگرفتن تنش بر سر کوبا، او دیدگاه‌های خود را در بیانیه‌ای توضیح داد. او معتقد بود که امریکا بر خطاست. کوبا رضایت دارد که شوروی‌ها برایش پایگاه بسازند. امریکا چه حقی دارد بگوید چه چیزی می‌تواند در کوبا ساخته شود یا نشود؟ ایالات متحده هم پایگاه‌هایی در کشورهای هم‌مرز با شوروی دارد. راسل هشدار داد که این بحران می‌تواند خطر جنگ هسته‌ای را افزایش دهد. او این بیانیه را در سپتامبر ۱۹۶۲ به مطبوعات داد. این بیانیه نادیده گرفته شد، اما راسل دل‌سرد نشد. به اوتانت، دبیر کل سازمان ملل متحد و خروشچف تلگرام‌هایی زد. در تلگرام به خروشچف نوشت: «از شما تقاضا می‌کنم با رفتار توجیه‌ناپذیر ایالات متحده در کوبا تحریک نشوید. دنیا از احتیاط پشتیبانی خواهد کرد. باید به دنبال محکومیت فوری از طریق سازمان ملل بود. هر کار شتابزده‌ای می‌تواند به معنای نابودی نوع بشر باشد.»

خروشچف در ۲۴ اکتبر پاسخی سرگشاده به راسل از طریق تاس (خبرگزاری شوروی) منتشر کرد و در آن از جمله گفت: «... ما تمام

کارهایی را که در توانمان هست انجام می‌دهیم تا مانع درگیر شدن در جنگ شویم...» اما کندی به تلگرام راسل با بذله‌گویی و دلخوری پاسخ داد: «... این موضوع هم اکنون در سازمان ملل متحد در حال بحث است. در حالی که پیام شما آمریکا را مورد انتقاد قرار می‌دهد، هیچ اشاره‌ای به ارسال موشک‌های سری شوروی به کوبا نمی‌کند. من فکر می‌کنم شما باید بیشتر به دزدان توجه کنید تا آنان که دزدان را می‌گیرند.»

آیا تلگرام‌های راسل اثری بر جریان وقایع داشت؟ آرتور ام. شلزینگر تأیید می‌کند که دولت کندی پاسخ به راسل را کوششی برای حفظ ظاهر می‌دانست. او می‌گوید: «آورل هریمن به من تلفن کرد... گفت خروشچف نامیدانه علائمی فرستاده است که می‌خواهد در همکاری برای رسیدن به راه حل صلح‌آمیز همکاری کند... این رفتار کسی است که از ما برای رهایی از خطر کمک می‌خواهد... ما باید به او راهی برای خروج بدهیم... اگر این کار را با زیرکی انجام دهیم می‌توانیم گروه سرسختی را در اتحاد شوروی که او را به انجام دادن این کارها ترغیب کرده‌اند تضعیف کنیم، اما اگر از کمک به او مضایقه کنیم، آن‌گاه ما حرکت او به سوی جنگ هسته‌ای را تشدید خواهیم کرد.»

این مطلب ثابت می‌کند راسل نقش سودمندی بازی کرده بود. پاسخ خروشچف به راسل شاید صرفاً به کلی برای حفظ ظاهر بوده است، اما حفظ ظاهر درست همان چیزی است که در بازی «جوجه» بدان نیاز است.

نگران‌کننده‌ترین مسئله در معمای «جوجه» برتری بازیکنی است که غیرمنطقی است یا به نظر می‌رسد غیرمنطقی است یا تظاهر به غیرمنطقی بودن می‌کند. تعدادی از نوجوانان برای مرعوب کردن حریف از این شیوه در بازی «جوجه» استفاده کردند: بازیکن ماهر کاملاً مست سوار خودرو می‌شد، شیشه‌های ویسکی را از پنجره بیرون می‌انداخت تا برای همه روشن کند که چقدر مست است. نیز از عینک دودی بسیار تیره‌ای استفاده می‌کرد، بنابراین واضح است که نمی‌تواند خوب ببیند یا اصلاً ببیند. به محض آن‌که سرعت خودرو به بیشترین حد می‌رسید فرمان را می‌کند و به بیرون پرتاب می‌کرد. اگر حریف این کارها را ببیند او برنده شده است، اما اگر ببیند کار او بسیار دشوارتر خواهد شد.

شاید بتوان رفتار صدام حسین را هنگام تسخیر کویت و نیز بعداً در جنگی که به سقوط او منجر شد با رفتار فرد پیشگفته شبیه دانست. به این ترتیب می‌توان گفت صدام حسین روابط بین‌المللی‌اش را به سبک بازی «جوجه»ی نوجوانان انجام می‌داد. او تصور می‌کرد تظاهر به مستی، کوری و کندن فرمان سرانجام طرف مقابل را وادار به تسلیم خواهد کرد. آن‌چه بر سر صدام آمد نمایانگر مشکل نظریه «مرد دیوانه» است؛ این که هر دو طرف بازی می‌توانند چنین نقشی را برعهده گیرند و چنین برخوردی مسائل را پیچیده‌تر می‌کند.

بسیاری از تضادهایی که بعداً شدت می‌یابند و به معضلی در سیاست جهان تبدیل می‌شوند در آغاز با عملی توجیه‌پذیر از جانب یک کشور آغاز می‌شوند. برتراند راسل گفته بود تنها یک جنگ در تاریخ جهان بوده است که مردم علت آن را می‌دانسته‌اند: جنگ تروا

که بر سر یک زن زیبا بود! جنگ‌های پس از آن فاقد تفسیر منطقی بوده و هیچ دستاوردی نداشته است. مشکل واقعی این نیست که بدانیم کی همکاری کنیم یا نکنیم، بلکه در سیاست فهمیدن و درک این است که چه اتفاقی دارد می‌افتد. در دنیای واقعی همیشه آشکار نیست که شخص همکاری کرده یا نکرده است. عمل افراد ممکن است چیزی میان این دو حد انتهایی باشد.

و سرانجام کمی هم به نقدهایی که بر نظریه بازی‌ها شده پیردازیم. درباره به کارگیری نظریه بازی‌ها در مورد مسائل اجتماعی گفته شده که مسائل اجتماعی ساده نیستند. بسیاری از مباحثات سیاسی و برخورد‌های نظامی چنان درگیر احتمالات و بی‌ثباتی‌ها هستند که می‌توان تا ابد در مورد جزئیاتشان بحث کرد. طرفداران این نظریه تصور می‌کنند اگر تنها موضوعات فرعی حل شوند معمایی باقی نخواهد ماند و همه در مورد روش درست انتخابی به توافق خواهند رسید. اما لزوماً چنین نیست. در موارد بسیاری معمای اصلی واقعی و ظاهراً غیرقابل حل است. تا آن‌جا که یک مسئله اجتماعی واقعی گاهی یک معمای «زندانی» را به وجود می‌آورد، یعنی حتی هنگامی که تمام موضوعات جانبی حل و فصل می‌شوند انتخابی دشوار باقی خواهد ماند. پاسخ درستی وجود نخواهد داشت و ذهن‌های منطقی با هم اختلاف خواهند داشت.

شماری از آزمایش‌ها نیز نشان داد که نظریه بازی‌ها پیشگوی خوبی برای رفتار انسان‌ها نیست. این نتایج ممکن است به ویژه برای آنانی ناامیدکننده بوده باشد که امیدوار بودند نظریه بازی‌ها به سرعت انقلابی در اقتصاد پدید آورد. یک نظریه اقتصادی باید پیش‌بینی کند که افراد ساخته شده از گوشت و خون چه خواهند کرد، خواه این اعمال منطقی باشند یا نباشند.

عبارتی در پشت جلد کتاب به نقل از منتقدی نقل شده و معمای *زندانی* را یکی از جذاب‌ترین و آگاهی بخش‌ترین کتاب‌ها در سال‌های اخیر خواننده است. نگارنده کاملاً این نظر را تأیید می‌کند و نیز تصور می‌کند، کتابی است که احتمالاً نمونه‌ای مشابه در میان کتاب‌های ترجمه شده به فارسی ندارد. مترجم بر سر هم در انتقال مباحث کتاب به فارسی موفق بوده، ولی در جاهایی ترجمه کتاب می‌تواند بهتر از این که هست باشد. متأسفانه غلط‌های چاپی کتاب زیاد است و در مواردی باعث سوء درک خواننده می‌شود. بر روی جلد کتاب معلوم نیست چرا در عنوان فرعی، «معمای زندانی» دوباره تکرار شده است. امید است در چاپ بعدی غلط‌ها اصلاح و کتاب ویرایش شود.

* در این زمینه نگاه کنید به کتاب جالب توجه *قدرتهای جهان مطبوعات*، نوشته مارتین واکر، ترجمه محمد قائد (ویرایش دوم، نشر مرکز، ۱۳۸۶). نویسنده در این کتاب نشان می‌دهد که اغلب پیش‌بینی‌های مطبوعات در خصوص تحولات و بحران‌های جهانی نادرست بوده است. کتاب پیوستی نیز دارد با عنوان «وقایع نگاری یک شکست» که در آن مطالب دوازده روزنامه معتبر جهان درباره دوران پایانی حکومت شاه بررسی شده است. نویسنده در بخش نتیجه‌گیری این قسمت می‌نویسد: «نامید کننده شاید ملایم‌ترین صفتی باشد که بتوان برای نحوه عمل این روزنامه‌های مهم در پرداختن به ماجرای ایران به کار برد.»